

۳-۲-۴- روال برآورد رفاه و رفع فقر

شرط لازم برای توفیق سیاست‌های فقرزدایی، داشتن شاخص خوبی از رفاه و رفع فقر می باشد. اگر شاخص غیر مناسبی برای رفاه و رفع فقر در نظر گرفته شود، یا اگر زیر مجموعه فقرا در جمعیت، بد تعریف شود در آن صورت سیاست‌های مذکور ناکارآمد شده و حتی ممکن است فقر را افزایش دهند. اما شاخص مناسب چیست و آیا اصولاً می توان شاخص واحدی برای رفاه و رفع فقر در نظر گرفت؟

به طور خلاصه باید گفت که هنوز شاخص مناسب و کاملی برای تشخیص فقر معرفی نشده است و همه شاخص‌ها، اعم از شاخص‌های اقتصادی رفاه مانند شاخص هزینه مصرفی و شاخص‌های غیر اقتصادی رفاه مانند شاخص توسعه انسانی کمبودهایی دارند که کارشناسان مربوطه به ویژه اقتصاددانان و آماردان‌های سازمان‌های بین‌المللی مرتبط با حل مشکل فقر در صدد اصلاح و تکمیل آنها می‌باشند. بنابراین طبیعی است که نمی توان از شاخص واحدی برای تبیین و تعیین فقر استفاده کرد. همانطور که اقلیدس به بطلمیوس گفت که: «هیچ جاده سلطنتی به هندسه وجود ندارد»، برای ارزیابی سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی نیز معلوم نیست که جاده سلطنتی وجود داشته باشد. استفاده از شاخص‌هایی که تاکنون طراحی شده و بعدها ممکن است ایجاد شوند، شاید نتواند همه جنبه‌های رفاه را پوشش دهند و از این جهت حد و اندازه هر شاخص اندازه گیری را باید لحاظ کرد و انتظار بیش از حد از آن نداشت.

در این قسمت به طور اختصار به برخی از شاخص‌های اقتصادی و غیر اقتصادی رفاه اشاره می‌کنیم. معیار در استاندارد پولی و اقتصادی رفاه، خط فقر نامیده می‌شود و در شاخص‌های دیگر که خط فقر را ناکافی می‌دانند، شاخص‌هایی همانند توسعه انسانی و غیره شناسایی می‌شوند.

۳-۳- خط فقر مطلق

اهمیت خط فقر مطلق از این جهت است که درباره اثر سیاست‌های ضد فقر در طول زمان یا درباره تأثیر پروژه‌ای، مثل اعتبارات خرد، بر فقرد توانایی داوری و ارزیابی می‌دهد. هرگاه از شاخص‌های اقتصادی رفاه برای تفکیک فقرا از غیرفقیر فقرا استفاده کنیم، در آن صورت با پیروی از رویه معمول، فقرا به مثابه کسانی تعریف می‌شوند که فاقد سلطه بر نیازهای

مصرفی اساسی، یعنی غذا و غیر غذا هستند. بنابراین، خط فقر مطلق با تعیین مجموعه مصرفی مکفی برای نیازهای اساسی مصرفی و آنگاه با تخمین هزینه های این نیازهای اساسی به دست می آید؛ یعنی، **خط فقر مطلق به مثابه حداقل استاندارد مورد نیاز برای فرد جهت تامین نیازهای اساسی (غذایی و غیر غذایی) تحلیل می شود.**

روش هزینه تأمین کالاهای منتخب به این صورت است که فرضاً ابتدا با تعیین یک سری کالاهای خوراکی و میزان ارزش غذایی آن از یک سو و محاسبه حداقل نیازهای جمعیت کشور به کالری، هزینه تأمین حداقل نیاز فیزیکی به کالری، مواد معدنی و... محاسبه می شود. سپس با مطالعه رفتار واقعی افراد در تامین نیازهای کالری خود، که منبعث از بررسی هزینه خانوارهای شهری و روستایی است، گروه هایی که قادر به تأمین استاندارد مزبور نیستند به عنوان فقیرترین معرفی می شوند و بر این اساس، شکاف فقر و بار مالی آن برآورد می شود. این روش هم نظر به عملی بودن آن از نظر وجود اطلاعات تفصیلی در مورد بودجه خانوارهای شهری و روستایی و هم نظر به غنی بودن منابع مبانی نظری آن به عنوان روشی بررسی در تعیین خط فقر انتخاب شده است.

در طول زمان، انتظار این است که فقر خط فقر رسمی جامعه تغییر کند، زیرا اولاً قیمت کالاها و خدمات مورد نیاز فقرا تغییر می کند (تورم) و ثانیاً آستانه واقعی فقر در طول زمان ممکن است به خاطر سطح توسعه یافتگی کشور تغییر کند. خط فقر باید در سطحی تنظیم شود که افراد را قادر کند تا قابلیت های مسلم خود را، شامل سلامت و زندگی فعال و مشارکت کامل در جامعه به دست آورند. برای دستیابی به این هدف، خط فقر افزایش خواهد یافت. هنگامی که کشور غنی تر شود، حداقل منابع مورد نیاز برای مشارکت کامل در جامعه احتمالاً در طول زمان افزایش می یابد. اگر کسی بخواهد برای یک کشور فقط گزارش فقر ارائه کند، انتخاب خط فقر مطلق باید با آن کشور متناسب باشد. به طور مثال خط فقر یک دلار روزانه برای ویتنام مناسب است، ولی برای ایالات متحده نمی تواند مناسب باشد بلکه برای هر شهروند این کشور حداقل لازم برای زندگی شرافتمندانه ۱۰ دلار روزانه می باشد.

۳-۴- شاخص توسعه انسانی

شاخصی که می‌تواند تا حدودی نگرش قابلیت رفاه را پوشش دهد، شاخص توسعه انسانی یا^۸ HDI است. گزارش ۱۹۹۹ برنامه توسعه ملل متحد، توسعه انسانی را به صورت بسط انتخاب‌های مردم در نظر می‌آورد. این شاخص با دو موضوع مهم پیوند دارد: قابلیت‌ها و کارکردها از یک سو و فرصت‌ها از سوی دیگر. کارکردهای یک شخص به چیزهای ارزشمندی که آن شخص می‌تواند انجام دهد یا می‌تواند داشته باشد، اشاره دارد. از قبیل تغذیه خوب، حیات طولانی و مشارکت در اجتماع. قابلیت یک شخص ترکیب‌های مختلف کارکردهایی را که آن شخص می‌تواند انجام دهد نشان می‌دهد؛ قابلیت آزادی انجام کارکردها را منعکس می‌کند.

افزایش انتخاب‌ها برای یک انسان به طور تلویحی به معنای تشکیل یا افزایش قابلیت‌هایی است که می‌تواند از طریق توسعه منابع انسانی (بهداشت و تغذیه خوب، آموزش و کارآموزی مهارت و غیره) انجام شود؛ اما قابلیت‌ها نمی‌توانند به کار گرفته شوند مگر هنگامی که فرصت‌هایی برای استفاده از آنها وجود داشته باشند. به دیگر سخن، انتخاب‌های بشری هنگامی گسترش می‌یابند که مردم قابلیت‌های بیشتری به دست آورند و از فرصت‌های بیشتر به منظور استفاده از آن قابلیت‌ها لذت ببرند.

به شرط وجود این عقیده اساسی گسترش انتخاب‌ها، شاخص HDI برای نشان دادن سطح نیل به بعضی از این انتخاب‌ها طراحی می‌شود. اصولاً انتخاب‌های انسانی و نتایج آنها می‌توانند بیکران باشند و در طول زمان تغییر کنند. با وجود این، سه عنصر اساسی در همه سطوح توسعه قرار است که برای مردم زندگی طولانی و سالم، دانش مورد نیاز و منابع لازم جهت حصول به استاندارد شایسته زندگی را فراهم کند. استدلال شده است که اگر این عناصر اساسی در دسترس نباشند، بسیاری از فرصت‌های دیگر خارج از دسترس باقی می‌ماند.

در پرتو این دیدگاه، شاخص HDI سه حوزه مهم زندگی اجتماعی - اقتصادی است که هر یک از آنها جنبه‌های متفاوتی از انتخاب برای رفاه اقتصادی را امکان‌پذیر می‌کنند. این ابعاد عبارتند از: عمر طولانی / سلامت، که با «امید به

⁸ Human Development Index (HDI)

زندگی هنگام تولد» بازتاب می‌یابد؛ آموزش، که با «سواد» نشان داده می‌شود و تسلط داشتن بر منابع که با GDP سرانه بر حسب برابری قدرت خرید دلار ایالات متحده انعکاس می‌یابد.

توسعه انسانی به طرزی غیرقابل تفکیک با آزادی پیوند خورده است. توسعه انسانی بر افزایش قابلیت های بشری تأکید می‌کند که انعکاس دهنده آزادی نیل به چیزهای گوناگونی است که مردم برای آنها ارزش قائلند. به این معنا توسعه انسانی می‌تواند به صورت آزادی نگریسته شود. در موافقت با آن چه آمارتیا سن (۱۹۹۲) «آزادی‌های کارا» نامید، شاخص HDI هر زمان که دستاوردهایی در کالای اساسی، دانش و فرصت های زندگی را اندازه می‌گیرد، آزادی از بیسوادی و آزادی از محرومیت مادی را منعکس می‌کند.

گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۹ به این واقعیت اذعان می‌کند که شاخص‌های مرکب توسعه انسانی به تنهایی منظره جامعی از توسعه انسانی در یک کشور ارائه نمی‌کند. برای نیل به تصویری کامل، این شاخص‌ها باید با مجموعه‌ای از شاخص‌های دیگر توسعه انسانی که در گزارش‌های توسعه انسانی نیز بیان شدند، تکمیل شوند.

۳-۵- شاخص فقر قابلیت

یکی از این شاخص‌های تکمیلی، شاخص جدیدی به نام فقر قابلیت یا CPM^۹ است که نمایانگر درصد مردمی است که فاقد توانایی‌های اساسی بوده و یا دارای حداقل توانایی ضروری انسانی هستند. شاخص فقر قابلیت به نبود سه قابلیت اساسی توجه دارد:

(۱) اولین قابلیت، خوب تغذیه شدن و تندرست ماندن است. این معیار را با درصد کودکان زیر ۵ سال که کمبود وزن دارند اندازه می‌گیرند.

(۲) دومین قابلیت، تولید مثل بهداشتی است که با نسبت زایمان‌های بدون کمک متخصصان زایمان سنجیده می‌شود.

(۳) سومین قابلیت، تعلیم و آموزش آموزشی است که با نسبت زنان و دختران بی‌سواد اندازه‌گیری می‌شود.

^۹ Capability Poverty Measure (CPM)

به طور کلی این شاخص، بر محرومیت زنان و نقش اساسی آنها در خانواده و جامعه تأکید دارد. ضمناً، چون سرمایه‌گذاری در مورد زنان بازده بسیار مطلوبی دارد، لذا شاخص سی پی ام نشانه‌ای از ناتوانی عظیم اقتصادی نیز می‌باشد. گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۶ نشان می‌دهد که در حالی که ۲۱ درصد مردم در کشورهای در حال توسعه زیر خط فقر درآمدی هستند، ۳۷ درصد آنها از فقر قابلیت رنج می‌برند.

۳-۶- شاخص فقر انسانی

شاخص تکمیلی دیگری که در گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۷ عرضه شد، شاخص فقر انسانی است که ترکیبی از ابعاد اساسی فقر می‌باشد. در این شاخص به جای اندازه‌گیری فقر بر مبنای درآمد، شاخص‌های مربوط به اساسی‌ترین ابعاد محرومیت مورد استفاده قرار گرفته است: زندگی کوتاه، عدم برخورداری از آموزش پایه‌ای و عدم دسترسی به منابع عمومی و خصوصی.

فصل دوم: ادبیات مباحث رشد توزیع و فقر

مقدمه: سه دیدگاه

پس از جنگ جهانی دوم، سه نوع دیدگاه کلی در ادبیات اقتصاد توسعه درباره رشد، توزیع و فقر وجود داشته است: اول، دیدگاه خوشبینانه به توسعه است که به «اثر سرریز فرآیند رشد» معتقد است، یعنی این مفهوم که رشد میانگین درآمد به طور خودکار به پایین سرازیر می‌شود و فقرا سود می‌برند. دوم، دیدگاه متضاد و سوسیالیستی است که توزیع درآمد و ثروت را محور قرار می‌دهد و استدلال می‌کند که کاهش نابرابری برای تحقق رشد و مبارزه با فقر ضروری است. سوم، دیدگاه «رشد موافق فقرا» است که رشد همراه با کاهش نابرابری را با برنامه‌هایی هدفمند جهت کمک به فقرا برای فقرزدایی لازم می‌داند. به عبارت دیگر، رشد شرط لازم و نه کافی برای کاهش فقر می‌باشد و کاهش نابرابری برای

برخورداری بیشتر فقرا از مواهب رشد نیز لازم است، اما برنامه‌های خاصی مانند تأمین اجتماعی و سلامت و آموزش برای همگان برای «رشد موافق فقرا» ضروری است.

۱- دیدگاه اول

سرریز به پایین، اندیشه قالب توسعه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بود. توسعه سرریزی به معنای جریان عمودی درآمد از ثروتمندان به فقرا است که به طور خود به خودی اتفاق می‌افتد. منافع رشد اقتصادی ابتدا به سمت ثروتمندان می‌رود و سپس در مرحله بعد هنگامی که ثروتمندان شروع به خرج کردن سودهایشان می‌کنند، فقرا نیز سود می‌برند. بنابراین، فقرا از رشد اقتصادی فقط به طور غیرمستقیم از طریق جریان عمودی از ثروتمندان سود می‌برند. یعنی سهم بسیار کوچکی از منافع رشد به فقرا می‌رسد. بنابراین میزان فقر می‌تواند کاهش یابد، حتی اگر فقرا فقط جزء کوچکی از منافع کل را دریافت کنند.

این دیدگاه از اعتقاد رایج پس از جنگ به تمرکز بر رشد سریع و صنعتی شدن متأثر بود. این تمرکز صرفاً به خاطر فقدان علاقه به فقر و فقرا نبود؛ برعکس، این طور تصور می‌شد که بهترین و سریعترین راه کاهش فقر همین تمرکز است. به گفته روزنشتاین - رودان: «به طور کلی پذیرفته شده است که صنعتی شدن مناطق عقب مانده جهان، تنها راه دستیابی به توزیع برابر درآمد بین مناطق مختلف جهان است که با افزایش درآمدهای مناطق عقب مانده با نرخ‌های بالاتر از نرخ‌های مناطق ثروتمند همراه است».

در حقیقت، نویسندگان بسیاری در دهه ۱۹۵۰ به طور صریح از پیامدهای توزیعی رشد بحث کردند. رشد کل در ادبیات توسعه‌ای دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ مشغله ذهنی حاکم بود. در آن روزهای آغازین، دیدگاه حاکم و رایج نوعی از تضاد و تقسیم دوگانه بین توزیع و رشد بود. توزیع نسبت به پدیده اقتصادی خیلی حساس تصور نشده بود یا به عبارت دیگر، فکر شده بود که توزیع به آسانی از طریق سیاست‌های دقیق توزیع مجدد سازگار می‌شود. به طور منطقی، رشد هدف مهمی بود. بنابراین، تأثیر اجتماعی سیاست‌های کلان اقتصادی بر فقر و توزیع، اساساً به عنوان پیامد فرعی رشد تولید ناخالص

داخلی GDP تحلیل می‌شود. رشد GDP به معنای افزایش میانگین درآمد جمعیت بود. بنابراین تصور این بود که رشد، سرانجام فقر را به طور مکانیکی از طریق اثر سرریز کاهش می‌دهد.

دغدغه‌های مربوط به توزیع (وضع مالیات غیرمستقیم، تغییر ساختار تقاضا از طریق افزایش سطح درآمد، اثر مخارج عمومی) که تا پایان دهه شصت و اوایل دهه هفتاد ظاهر شدند، شواهد بدتر شدن توزیع همراه با توسعه را تشدید کردند؛ لذا «دیدگاه خوشبینانه» اثر سرریز تضعیف شد.

نظریه پردازان توسعه همیشه مدعی بوده‌اند که رشد، فرآیندی نامساوات گرایانه است. در مدل‌های کلاسیک اسمیت، ریکاردو، و مارکس نیز مطلب همین جور بود. نظریه‌پردازان از جنگ جهانی دوم موضوع را جور دیگری از طریق رفتار بخش‌های مختلف اقتصاد نگاه کردند، اما به نتیجه یکسانی رسیدند... توسعه باید نامساوات‌گرا باشد زیرا در هر بخشی از اقتصاد، هم زمان توسعه شروع نمی‌شود. کسی معدنی را توسعه می‌دهد و هزار نفر را استخدام می‌کند. یا کشاورزان در یک استان شروع به کاشت کاکائو می‌کنند که در فقط ۱۰ درصد کشور رشد می‌کند. یا انقلاب سبز به آن کشاورزانی نفع می‌رساند که مقادیر زیادی باران داشته یا دسترسی به سیستم آبیاری دارند، در حالی که به ۵۰ درصد دیگر در مناطق خشک‌تر چیزی نمی‌رساند.

با این وجود، باز ممکن است که رشد اقتصادی بالا، فقر را افزایش دهد. این مورد هنگامی می‌تواند رخ دهد که نابرابری به قدری افزایش یابد که تأثیر منافع رشد با تأثیر معکوس افزایش نابرابری بیشتر از حد خنثی شود. دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ اوج نگرانی‌ها در مورد پیامدهای رشد سریع را مشاهده کرد، که منشأ آن تجربیات کشورهای قبیل برزیل بود. برزیلی که فیشلو (۱۹۷۳) اثبات کرد که وخیم شدن توزیع در آنجا حتی موجب افزایش فقر علیرغم رشد سریع شد. باگواتی (۱۹۸۸) این نوع رشد را «رشد بیچاره ساز» می‌نامد. او سناریویی ارائه می‌کند که هر جا کشاورزان دولتمندتر تکنولوژی بذرهای جدید را یاد می‌گیرند و تولید گندم را افزایش می‌دهند، قیمت‌ها کاهش می‌یابد. در مقابل، کشاورزان حاشیه ای که نمی‌توانند تکنولوژی جدید را اتخاذ کنند، کساد تولید همراه با درآمدهای کمتر در انتظارشان است. بنابراین، انقلاب سبز ممکن است فقرا را بیچاره کند. اما این وضعیت، ممکن است نادر باشد، زیرا در بلندمدت کشاورزان

حاشیه نیز به تکنیک‌های جدید دست می‌یابند. موارد معمول تر مواردی است که کشاورزان فقیر نیز از رشد اقتصادی سود می‌برند، اما بسیار کمتر از افراد غنی.

۲- دیدگاه دوم

این دیدگاه بر شعار سوسیالیسم مبتنی بود که در کشورهای متعدد آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا، توزیع مجدد فوری قبل از رشد از طریق کنترل های مستقیم بر فعالیت‌های اقتصادی، ابداع شبکه‌های خدمات اجتماعی، کمک های مالی دولتی برای مصرف کنندگان، اعتماد به شرکت‌های سهامی و سایر وسایل مردمی اعمال می‌شد. توسعه سوسیالیستی در این کشورها با مصادره اموال سرمایه‌داران و مالکان زمین شروع می‌شد. اموالشان یا میان تولیدکنندگان به مقیاس کوچک تقسیم می‌شد، یا اغلب تحت نظامی از مالکیت جمعی قرار می‌گرفت. به هر تقدیر این دیدگاه امروزه به علل روشنی از قبیل بی توجهی به انگیزه افراد در تولید و ناتوانی در ارائه معیارهای مناسب مصرفی و رفاهی برای عموم مردمی که در کشورهای سوسیالیستی زندگی می‌کردند، بعد از سقوط شوروی اعتبار خود را از دست داد.

۳- دیدگاه سوم

ناکامی دیدگاه‌های اول و دوم در ارائه راهبرد موفق توسعه و افراط و تفریط‌هایی که در آنها وجود داشت، به طور طبیعی اندیشمندان، کارگزاران و سازمان‌های بین‌المللی درگیر در کار توسعه را به راه سومی که رشد همراه با توزیع درآمد و تأمین نیازهای اساسی نامیده می‌شد راهنمایی کرد. به طور مثال، برنامه پنج ساله سوم هند آشکارا اهداف توزیعی را اخذ کرد. رئیس بانک جهانی، رابرت مک نامارا (۱۹۷۳)، تمرکز سیاست‌های بانک بر زیربنای سنگین را متوجه مناطق روستایی و فقرای شهری کرد. سند بانک جهانی «بازتوزیع همراه با رشد» شاید بهترین خلاصه از توسعه اندیشه در آن زمان باشد، که منعکس کننده نگرانی است که رشد از نوع ملاحظه شده در کار روزنشتاین - رودان (۱۹۴۳) و ارتقا داده شده توسط جامعه بین‌المللی به وجود آورده و این رشد به فقرا به خاطر الگوی توضیحی اش نفعی نمی‌رساند؛ لذا مداخله فعال دولت لازم شد تا پیامدهای توزیعی فرآیندهای رشد مدیریت شود. بسیاری از بحث‌های «هدف‌گیری» پرداخت‌های انتقالی برای کاهش فقر نیز این ادبیات را تولید کرد.

۴- چهار مرحله رشد همراه با توزیع

به هر تقدیر، علی‌رغم توجه تام اقتصاددانان سنتی به رشد و نگاه منفک از رشد به توزیع، وفاق بر «بازتوزیع همراه با رشد» به زودی حاصل شد و مسیر نوینی در توسعه اندیشه وفاق بین رشد و توزیع به دست آمد. این اندیشه نوین استدلال می‌کرد که هم رشد بیشتر و هم برابری بیشتر ممکن هستند. کنبر معتقد است که چهار شاخه متمایز در ادبیات وجود داشت که ما را به این نقطه تا پایان دهه ۱۹۸۰ رساند.

- **مرحله اول (از دهه ۱۹۴۰ تا دهه ۱۹۵۰):** رشد و صنعتی شدن به مثابه کلید کاهش فقر، ملاحظه و توجه زیادی به پیامدهای توزیعی نشد.

- **مرحله دوم (از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰):** بر تضاد بین رشد و توزیع و بر نیاز به دخالت برای مدیریت فرایند رشد تأکید شد.

- **مرحله سوم (از اواسط ۱۹۷۰ تا اوایل دهه ۱۹۹۰):** موجب این وفاق حاکم شد که اگر سیاست اقتصادی فقط به نحو مناسب مهندسی شود، تضاد بین رشد سریع و توزیع نه در کوتاه‌مدت در بلندمدت، وجود نخواهد داشت.

- **مرحله چهارم (از دهه ۱۹۹۰ به بعد):** از دهه ۱۹۹۰ با توجه به شرایط جهانی شدن اقتصاد و این نکته که سرمایه‌داری جهانی و دموکراسی لیبرال پایان تاریخ است، دیگران و سیاستگذاران جهانی بار دیگر مباحث قدیمی دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ را در مورد تضاد رشد و توزیع مصرانه پیگیری می‌کنند. البته باید گفت که از همین حالا پیامدهای کوتاه مدت و راهبردهای رشد در شرایط جهانی شدن آشکارتر شده است. یعنی رشد بیشتر - اگر رشد وجود داشته باشد - همراه با افزایش نابرابری و افزایش جنبش‌های اجتماعی فقرا.

بدین ترتیب، رابطه بین رشد و فقر در قلب اقتصاد توسعه قرار دارد. در حالی که بسیاری رشد کل را برای کاهش فقر لازم و ضروری می‌دانند و تلاش‌هایشان را بر تولید کلان مطلوب متمرکز می‌کنند، دیگران تأکید می‌کنند که منافع رشد ممکن است به طور برابر گسترش نیابد. در حقیقت منتقدین جهانی شدن اغلب اشاره می‌کنند که رشد اقتصاد کلان ممکن

است اثر وارونه کاملی بر آسیب‌پذیرترین اعضای جامعه داشته باشد. بنابراین تأثیر توزیعی رشد و نیز سطح رشد، هنگامی که پیامدهایش را برای فقر لحاظ می‌کنیم، نیازمند توجه است.

فصل سوم: روابط میان رشد اقتصادی، توزیع و فقر

یکی از پرسش‌های مهم سیاستگذاران عرصه اقتصاد در شرایط جهانی شدن و افزایش فقر ناشی از این پدیده آن است که آیا دولت‌ها باید ابتدا و پیش از هر چیز در برنامه‌های توسعه‌ای خود به دنبال رشد اقتصادی باشند تا به طور طبیعی و از طریق اثر سرریز و رخنه به پایین منافع رشد فقر کاهش یابد؟ یا اینکه باید به فقر و مسائل توزیعی به طور مجزا و منفک از رشد نگرست و برنامه‌های خاصی برای فقرزدایی تدوین کرد؟ یا اینکه ممکن است راه سومی ارائه شود و آن این است که رشد، شرط لازم برای کاهش فقر است و نه شرط کافی؛ برای کاهش اطمینان بخش فقر، راهبرد «رشد موافق فقرا» می‌بایست اعمال شود؟

درباره چستی رابطه بین رشد اقتصادی و درآمد فقرا، متخصصین توسعه دهه‌ها است که در مورد اهمیت نسبی رشد اقتصادی کل، سیاست‌های اقتصادی، سیاست‌های اجتماعی و برنامه‌های کمک برای تأثیرگذاری بر درآمد فقرا بحث کرده‌اند. یک نگرش که به طور وسیعی جا افتاده، این بوده است که رشد اقتصادی آن طوری که به اعضای غیر فقیر جامعه سود می‌رساند، به فقرا به آن نسبت منفعتی نمی‌رساند. بدین ترتیب که توزیع درآمد در مراحل اولیه توسعه بدتر می‌شود و فقط بعدها که درآمد افزایش می‌یابد، نابرابری و فقر بهتر می‌شود.

پاسخ به این پرسش که کدام یک از راه‌های سه‌گانه فوق می‌تواند جواب مشکل باشد؟ متضمن بررسی و تحقیق

درباره ارتباط متقابل بین رشد اقتصادی، توزیع و فقر است.

۱- رشد موافق فقرا

مفهوم «رشد موافق فقرا» در حقیقت فقط نامی جدید برای ایده کمی قدیمی‌تر توزیع منافع رشد است. در دهه ۱۹۷۰ عنوان «رشد همراه باز توزیع» شناخته شد؛ در دهه ۱۹۸۰ به عنوان «رشد با مبنای گسترده» و در اوایل دهه ۱۹۹۰ به عنوان «رشد همراه با عدالت» شناخته شد. اما تعریف رشد موافق فقرا چیست؟

۱-۱- تعریف رشد موافق فقرا

تعریف دقیق یا مورد توافقی از مفهوم «رشد موافق فقرا» نداریم؛ اما پیشنهادهای زیر ارائه شده است که البته برخی از آنها با یکدیگر تداخل‌هایی هم دارند:

- رشد موافق فقرا هنگامی اتفاق می‌افتد که کشش بالای فقر نسبت به رشد وجود داشته باشد.
- رشد موافق فقرا، رشد اقتصادی است که سرانه فقر را کاهش می‌دهد.
- رشد اقتصادی موافق فقرا هنگامی اتفاق می‌افتد که آنانی که زیر خط فقر یا در پنجک‌های پایین هستند، به طور نسبی یا مطلق، درآمد بیشتری از میانگین افزایش درآمد سرانه به دست آورند.
- رشد موافق فقرا هنگامی رخ می‌دهد که درآمد کسانی که زیر خط فقر هستند، بیشتر از درآمد کسانی که بالای خط فقر می‌باشند رشد کند.
- رشد موافق فقرا هنگامی رخ می‌دهد که به دنبال کاهش نابرابری باشد تا اینکه فقرا از رشد، بیشتر از ثروتمندان سود ببرند.
- رشد موافق فقرا هنگامی اتفاق می‌افتد که میانگین درآمد در پنجک پایین دو برابر میانگین درآمد کل افزایش یابد (رشد موافق فقرای بالا) یا حداقل سریع‌تر از میانگین درآمد افزایش یابد.
- رشد موافق فقرا هنگامی رخ می‌دهد که سهم فقرا از افزایش درآمد (درآمد نهایی) بیشتر از یکی از موارد زیر باشد:

○ سهم رایج‌شان،

○ سهمشان از جمعیت،

○ هنجار بین المللی.

بدین ترتیب آنچه مورد توافق است، این است که: رشد موافق فقرا اجمالاً می‌باید وضع فقرا را بهتر از گذشته بکند؛ اما اینکه چه مقدار؟ به مکتب اقتصادی، شرایط سیاسی و اقتصادی فقرا و اراده سیاسی بستگی دارد.

۲- نظریه‌های جامع رشد و توسعه

نظریه‌های جامع رشد، به نظریه‌هایی گفته می‌شود که هدفش توصیف جوهر فرایند رشد تمامی جوامع بشری در هر یک از مراحل تاریخ است. اما نظریه‌های جامع توسعه، ارتباط نزدیکی به همان نظریه‌های «جامع رشد» دارد، با این تفاوت که این نظریه‌ها برای حل مسائل ویژه کشورهای در حال توسعه عضو حاضر به کار گرفته می‌شوند. یعنی بنا به ضرورت، بسیاری از وجوه نظریه «جامع رشد» را مورد استفاده قرار داد، این بدین معنی است که چنانچه مسأله رشد و توسعه اقتصادی چنین کشورهایی را امری صرفاً اقتصادی تلقی کنیم، ظاهراً نمی‌توانیم راه به جایی ببریم. در رابطه با چنین نظریه‌های جامعی که بر «رشد موافق فقرا» تأثیرگذار بوده‌اند، می‌توان به سه نظریه به طور اختصار اشاره کرد:

(۱) نهادگرایی جدید داگلاس نورث؛

(۲) راهبرد جدید توسعه ژوزف استیگلیتز؛

(۳) دیدگاه قابلیت آمارتیا سن.

۲-۱- نهادگرایی جدید نورث

داگلاس نورث، برنده جایزه نوبل اقتصاد در مقاله‌ای موسوم به «فقر در میان فراوانی» دیدگاه خود را درباره رابطه بین رشد و فقر روشن می‌سازد. او در آغاز، علل رشد و بهره‌وری جوامع توسعه یافته را همان علل مستقیم رشد اقتصادی یعنی رشد بازارها، بهبود تکنولوژیک و سرمایه‌گذاری در انسان‌ها (سرمایه انسانی) معرفی کرده و سپس این پرسش را مطرح

می‌کند: چگونه ماندگاری فقر را در میان فراوانی و وفور نعمت تبیین کنیم؟ اگر ما منشأ فراوانی را می‌دانیم، چرا کشورهای فقیر نمی‌توانند سیاست‌هایی اتخاذ کنند که فراوانی به وجود آید؟

آنچه نورث در واقع پاسخ می‌دهد، همان علل غیر مستقیم رشد است. او می‌گوید: پاسخ به این پرسش آسان است. فقط ما نمی‌دانیم چگونه به آنجا برسیم. ما باید انگیزه‌هایی در مردم به وجود آوریم تا در تکنولوژی کارا تر سرمایه‌گذاری کنند و مهارت‌هایشان را افزایش دهند و بازارهای کارآ را سازماندهی کنند. چنین انگیزه‌هایی در نهادها تجسم می‌یابند. بنابراین باید ماهیت نهادها را درک کنیم و اینکه آنها چگونه توسعه تدریجی می‌یابد.

۲-۱-۱- نهاد چیست؟

نهادها، قوانین بازی در جامعه‌اند و هنجارهای تثبیت شده بشری هستند که وضع شده‌اند تا روابط متقابل انسان‌ها با یکدیگر را شکل دهند. در نتیجه، نهادها سبب ساختارمند شدن انگیزه‌های نهفته در مبادلات بشری می‌شوند، چه این مبادله‌ها سیاسی باشند، چه اقتصادی و اجتماعی. نهادها با تعیین هزینه قرارداد و تولید بر مقدار کارآیی اقتصادی اثر می‌گذارند. نهادها با در اختیار نهادن ساختارهایی برای زندگی روزمره، عدم اطمینان را کاهش می‌دهند. نهادها راهنمای کنش متقابل انسان‌ها هستند. بنابراین، وقتی می‌خواهیم چیزی بخریم، قرض بگیریم، کسب و کاری راه بیندازیم، یا به هنگام انجام هر کار دیگری، می‌دانیم - یا می‌توانیم به راحتی یاد بگیریم - که باید انجام دهیم. می‌دانیم اگر قرار بود داد و ستد مشابهی را در کشور دیگری مثل بنگلادش انجام دهیم، آنگاه نهادها فرق می‌کردند. به قول اقتصاددان‌ها، نهادها حد و مرز مجموعه انتخاب‌های افراد را تعیین می‌کنند. نهادها هرگونه محدودیتی را که افراد نوع بشر وضع کنند تا روابط متقابل‌شان را شکل دهند، شامل می‌شوند. اما آیا نهادها رسمی اند یا غیررسمی؟

۲-۱-۲- قوانین رسمی و قیود غیر رسمی

نهادها عبارتند از قوانین رسمی و قیود غیر رسمی و مسیر تنفیذشان؛ در حالی که قوانین رسمی مانند مقررات راهنمایی و رانندگی می‌توانند شبانه توسط دولت تغییر کنند، قیود غیررسمی و نانوشته همچون آداب و رسوم و قواعد و اصول رفتاری

خیلی آهسته تغییر می‌کنند. نهادها هم ممکن است خلق شوند، مانند قانون اساسی؛ و هم ممکن است به آرامی و به مرور زمان شکل گیرند و متحول شوند، مانند حقوق عرفی.

نهادها با سازمان‌ها تفاوت دارند

سازمان‌ها هم مثل نهادها به کنش متقابل انسان‌ها ساختار می‌بخشند. اما نهاد با سازمان تفاوت دارد. نهادها قوانین بازی هستند؛ در حالی که سازمان‌ها گروه‌های افرادی هستند که با یکدیگر به وسیله تابع هدف مشترکی گره می‌خورند؛ سازمان‌های اقتصادی: بنگاه‌ها، اتحادیه‌های تجاری و شرکت‌های تعاونی هستند؛ سازمان‌های سیاسی: احزاب سیاسی، مجالس مقننه و غیره می‌باشند.

بنابراین، از دیدگاه نورث، نهادها چهارچوبی هستند که انسان‌ها برای سازماندهی تعامل و عمل متقابل انسانی خلق می‌کنند. آن‌ها از قوانین رسمی (قانون اساسی، قانون مدنی و مقررات) و محدودیت‌ها و قیود غیررسمی (عرف‌ها و هنجارهای رفتار) و طریقه‌ای که هر دو تنفیذ می‌شوند، تشکیل می‌شوند. حقوق مالکیت خوب تعیین شده که به فعالیت تولیدی و خلاق پاداش دهد، نظام حقوقی که چنین قوانینی را با هزینه کم الزامی کند و هنجارهای ارزشی و روانی رفتار که مکمل چنین قوانین هستند، بنیادهای اصلی اقتصادهای تولیدی می‌باشند.

ساختار سیاسی مسئول است

اما حقوق مالکیت خوب تعیین شده و نظام حقوقی کارا، مخلوق ساختار سیاسی هستند و با ابتکار این ساختار امکان تحقق می‌یابند. نورث می‌گوید: متأسفانه ما نمی‌دانیم که چگونه چنین ساختار سیاسی را به جا و به مورد قرار دهیم. هنجارهای غیررسمی رفتار که درستکاری، امانت و کار سخت را به وجود می‌آورند، محصول تعامل بلندمدت انسان‌ها هستند. ما نمی‌دانیم که چگونه آنها را در کوتاه مدت ایجاد کنیم. نتیجه این می‌شود که پوشش‌ها برای بهبود میزان کارایی کشورهای فقیر توفیق چشمگیری نداشته است. اما ما داریم درک بهتری از فرایند تغییرات سیاسی - اقتصادی به دست می‌آوریم. منابع محدودیت‌ها و قیود رسمی از قبیل هنجارهای رفتاری اولویت عمده مدرن در علوم اجتماعی می‌باشند و پیمودن این مسیر به شتاب در کاهش فقر منجر می‌شود.

امروزه تأثیر نهادگرایی جدید بر مباحثی چون دولت سالم، مبارزه با فساد در دستگاه‌های دولتی کشورهای در حال توسعه و کاهش هزینه‌های معاملات مردم و بحث جدید کنترل و نظارت یا حاکمیت بر کسانی که با اقتصاد توسعه و مسائل کشورهای در حال توسعه آشنایی دارند، پوشیده نیست. در واقع، نهادهای سالم و کم هزینه عمومی جزء زیربنای اجتماعی و از علل غیر مستقیم رشد اقتصادی هستند. این نظریه جامع رشد اقتصادی برای همه جوامع به ویژه اقتصادهای در حال توسعه و بالاخص کشورهای فقیر می‌تواند بسیار تأثیرگذار و کارا باشد.

۲-۲- راهبرد جدید توسعه استیگلیتز

استیگلیتز زمانی که رئیس بانک جهانی بود، تحولی در اقتصاد توسعه و سیاست توسعه بوجود آورد. او در اجلاس UNCTAD در سال ۱۹۹۸ پارادایم جدیدی عرضه کرد. این پارادایم روشن می‌کند که «توسعه» مسأله‌ای فنی که نیازمند راه‌حل‌های فنی باشد نیست. بلکه، توسعه موجب دگرگونی جامعه می‌شود - یعنی حرکت از روابط، طرق اندیشیدن، روش‌های تولید و اداره سنتی، به روش‌های «مدرن‌تر». او می‌نویسد: «GDP بالاتر خودش هدف نیست، بلکه ابزاری است برای استانداردهای بهبود یافته زندگی و جامعه‌ای بهتر، با فقر کمتر، بهداشت بهتر و آموزش پیشرفته‌تر».

۲-۳- دیدگاه قابلیت آمارتیا سن

آمارتیا سن دیدگاه جدیدی مبتنی بر راهبرد جدید توسعه استیگلیتز مطرح کرد. به نظر **آمارتیا سن**، توسعه به مثابه فرایند بست آزادی‌های واقعی که مردم از آن‌ها بهره‌مند می‌شوند است. بسط آزادی هم به عنوان هدف اولیه و هم ابزار اصلی توسعه در نظر گرفته می‌شود. این دو را می‌توان به ترتیب «نقش قوام‌بخش» و «نقش ابزاری» آزادی در بررسی توسعه نامید. نقش قوام‌بخش آزادی به اهمیت آزادی اساسی در غنا بخشیدن به حیات انسان مرتبط می‌شود. آزادی‌های اساسی شامل قابلیت‌های اولیه است. همچنین توانایی در اجتناب از محرومیت‌هایی مثل گرسنگی، تغذیه ناکافی، امراض گریزپذیر و مرگ و میر زودرس و نیز آزادی‌هایی که به باسواد بودن و توانایی خواندن و نوشتن و شمردن، بهره‌مندی از مشارکت سیاسی و ابزار بیان بدون سانسور و از این قبیل مرتبط می‌شود. در این چشم‌انداز قوام‌بخش، توسعه شامل بسط این‌ها و سایر آزادی‌های اساسی است. به نظر **سن**، آزادی فردی عمدتاً با ابزارهای زیر به دست می‌آید:

الف. رشد درآمد: رشد تولید ناخالص ملی یا درآمدهای فردی می‌توانند به عنوان ابزار بست آزادی‌هایی که اعضای

یک جامعه از آن برخوردارند بسیار مهم باشند.

ب. حذف منابع اصلی موارد فقدان آزادی‌ها: توسعه مستلزم حذف منابع اصلی موارد فقدان آزادی‌ها است:

فقر و ظلم، فرصت‌های ناچیز اقتصادی و محرومیت نظام‌مند اجتماعی، غفلت از تسهیلات عمومی و عدم مدارا و افراط حکومت‌های سرکوبگر.

اگرچه سن معتقد است که درآمد ناکافی یک عامل نیرومند برای ورود به زندگی فقیرانه است، با این وجود، اتخاذ فقر در چشم انداز قابلیت - به جای در نظر گرفتن آن بر حسب ارزیابی متعارف فقر درآمدی - برای نکات مثبتی است که در رویکرد قابلیت به فقر وجود دارد. این نکات مثبت به نظر سن عبارتند از:

الف. فقر را می‌توان به نحو معقولی بر حسب محرومیت قابلیت شناسایی کرد، رویکردی که توجه خود را به محرومیت‌هایی معطوف می‌کند که به لحاظ ذاتی مهم هستند؛ برخلاف اینکه درآمد پایین فقط به لحاظ ابزاری حائز اهمیت است.

ب. عوامل موثر دیگری نیز در محرومیت قابلیت - و بنابراین بر روی فقر واقعی - به جز پایین بودن درآمد وجود دارند؛ (درآمد تنها وسیله خلق قابلیت‌ها نیست).

ج. رابطه ابزاری بین درآمد پایین و قابلیت پایین میان جوامع مختلف و حتی بین خانواده‌های مختلف و افراد گوناگون متغیر است (تأثیر درآمد بر روی قابلیت‌ها مشروط است).

به طور کلی می‌توان دیدگاه سن را در دو قسمت پیامدهای نظری و پیامدهای سیاستی خلاصه و جمع بندی کرد:

۲-۳-۱- پیامدهای نظری: فقر قابلیت و آزادی

(۱) یکی از مباحث بنیادی کار سن این است که رشد اقتصادی فقط ارزش ابزاری دارد و بنابراین، خودش نمی‌

تواند هدف باشد.

- (۲) به نظر سن، در حقیقت، رشد تضمینی برای کاهش فقر نمی‌باشد. برداشت او از فقر مبتنی است بر این فرض که بدون آزادی، رشد اقتصادی و بازار نمی‌توانند زندگی مردم را بهتر کنند.
- (۳) سن تأکید می‌کند که فقر، محرومیت از آزادی‌های اساسی معینی است.
- (۴) او استدلال می‌کند که تهدید این آزادی‌های اساسی دارای مناسبت‌های مشترک با محرومیت از انواع دیگر آزادی‌ها می‌باشد. برخی از موارد محرومیت از آزادی‌های غیر اساسی عبارتند از: تهدیدهای زیست محیطی، فقدان اشتغال و دستیابی به بازار.
- (۵) فقر نه تنها نتیجه درآمد ناکافی است، بلکه همچنین محرومیت از آزادی‌هایی است که فی نفسه خوب هستند.
- (۶) رابطه ابزاری بین درآمد کم و قابلیت کم بین اجتماعات، خانواده‌های متفاوت و حتی بین افراد گوناگون، متغیر و ناپایدار است.
- (۷) برداشت فقر به مثابه محرومیت قابلیت‌های نشان می‌دهد که فقر ممکن است حساس‌تر و نیرومندتر از آنچه که در سطح درآمدی آشکار می‌شود باشد. به طور مثال، کار سن نشان می‌دهد که اگرچه برخی مردم فقیر در ایالات متحده آمریکا درآمد مطلق بالاتری از مردم برخی ایالات هند (ایالت کرالا) دارند، شهروندان کرالا بر حسب قابلیت‌ها یا توانایی کار کردن وضعیت بهتری از برخی شهروندان سیاه آمریکایی در محله هارلم نیویورک دارند.
- (۸) آزادی از فقر، مرحله اول در فرایند توسعه است. به تعبیر سن:
- توسعه نیازمند طرد سرچشمه‌های عمده عدم آزادی است که عبارتند از: فقر، استبداد، فرصت‌های اقتصادی اندک و نیز محرومیت سیستماتیک اجتماعی، غفلت در ایجاد امکانات عمومی و نیز نابردباری یا دخالت‌های زیاد دولت‌های سرکوب‌کننده.

۹) دیدگاه سن درباره فقر بر حسب آزادی‌ها و قابلیت‌ها، درک علل و ماهیت فقر را با تأکید بر «اهدافی» که برای مردم ارزش عقلانی دارند و با تأکید بر آزادی‌هایی که دسترسی به این اهداف را مجاز می‌کند، افزایش می‌دهد.

۲-۳-۲- پیامدهای سیاستی

راهبردهای کاهش فقر باید به نقش‌های همزمان و ضروری نهادهای متفاوت بی‌شمار، شامل دولت، بازارها و نهادهای مرتبط با بازار، گروه‌های جامعه مدنی، احزاب سیاسی و غیره توجه کنند.

رهیافت قابلیت سن کمک پر ارزشی به اقتصاد توسعه و سیاست توسعه در سطح اقتصاد هنجاری کرده است. بنابراین انتظار طبیعی این باید باشد که مشوق و الهام‌بخش کشورهای کم درآمد و فقیرانشان باشد؛ به مثابه رهیافت توسعه جدید که با «انصاف» و «عدالت» در ارتباط است.

این رهیافت در سطح برنامه‌های عملیاتی کمک سیاستی نمی‌کند، بلکه بیشتر در مقام تبیین خوبی‌ها و بدی‌ها و علل واقعی بدی‌هایی همچون فقر و قحطی است. سن در مورد قحط سالی‌های معروفی که در اطراف جهان بعد از دهه ۱۹۴۰ اتفاق افتاد تحقیق کرد. به طور قابل ملاحظه‌ای، او دریافت که علت قحط سالی‌ها لزوماً با سطح کل تولید غذا یا کمبود عرضه مرتبط نبود، بلکه در عوض فقدان «استحقاق» گروه‌ها یا افراد متنوع شغلی خاص دلیل این مشکل بود. در حقیقت، قربانیان به گروه‌هایی محدود هستند که فاقد «استحقاق» می‌باشند. قحط سالی‌ها معلول فقدان استحقاق‌های یک یا چند گروه شغلی و برآیند محرومیت از فرصت‌های گرفتن و مصرف کردن غذا است.

۳- نظریه‌های مربوط به شرایط اولیه رشد موافق فقرا

یکی از انواع نظریه‌های جدید رشد، نظریه‌هایی هستند که بر شرایط اولیه^{۱۱} برای رشد موافق را تأکید کرده‌اند، یعنی برخی شرایط لازم برای این نوع رشد شناسایی شده و بر اساس آن‌ها نظریه پردازانی کار تجربی برای اثبات تاثیرگذاری

^{۱۱} استحقاق واژه‌ای نیست که زیاد استعمال شود؛ با این وجود، به توانایی شخص برای دستیابی به تولید غذا، یا برای خرید غذا در بازار توسط مشغول کار شدن در فرآیند تولید کالاهای گوناگون - از محصولات نقدی، کالاهای صنعتی، تجارت یا کسب و کار و غیره - اشاره دارد.

^{۱۱} شرایط اولیه، تقریباً معادل علل غیرمستقیم رشد هستند.

این شرایط و رشد موافق فقرا انجام داده‌اند. بر این نکته تأکید می‌کنیم که عمده این شرایط به انواع نابرابری‌های در درآمد، دارایی، اعتبارات، جنسیت، آموزش، تجربه و مهارت، موقعیت مکانی و سرمایه اجتماعی بر می‌گردد. یعنی عدالت توزیعی یا برابری یا کاهش نابرابری شرط اولیه برای رشد موافق فقرا می‌باشد. این نکته در ادبیات اقتصادی شاید مدیون **گونار میردال** باشد که در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ معتقد بود: «برابرسازی به نفع قشر کم درآمد است و نیز سرمایه‌گذاری مولدی است در کیفیت مردم و بهره‌وری‌شان». اکنون برخی از این شرایط و نظریه‌های مربوط به آنها را که مدیون محققین متعددی است ارائه می‌کنیم.

۳-۱- اختلال‌ها و نواقص کمتر بازار اعتبارات

یکی از عوامل تأثیرگذار بر رشد موافق فقرا، برابری در بازار اعتبارات است. **راوالیون** و **دات** با استفاده از رگرسیون‌های مقطعی برای ایالت‌های هند به این نتیجه رسیده‌اند که علت تفاوت در کامیابی برخی ایالت‌ها در کاهش فقر ناشی از رشد، نابرابری‌های اولیه مانند نواقص و اختلال‌های فراگیر بازار اعتبارات و نابرابری اولیه بزرگ‌تر دارایی‌ها - به ویژه زمین - می‌تواند باشد. در واقع، همان‌طور که **داینیگر** و **اسکوایر** اثبات کرده‌اند، یک چنین بحثی به وجود شکست بازار اعتبارات از قبیل این که وثیقه برای تأمین وام‌ها مورد نیاز است اشاره دارد. به طور طبیعی، فقرا کمتر قادرند تا از فرصت‌ها برای سرمایه‌گذاری در سرمایه (فیزیکی و انسانی) بهره‌برداری کنند؛ این مسئله نرخ رشد را کمتر می‌کند و هر چه بیشتر این گونه باشد، نسبت مردم فقیر در اقتصاد یک کشور بیشتر می‌شود (و از این جهت سرمایه‌گذاری محدود می‌شود). بنابراین، بحث شکست بازار اعتبارات راجع به اینکه چرا کاهش نابرابری برای نرخ رشد مهم است، فرض می‌کند که فقرا از امکانات رشد نمی‌توانند استفاده کنند. لذا می‌بایست فرصت‌هایی برای آنها فراهم کرد تا بدون وثیقه از بازار اعتبارات بهره‌برداری کنند.

۳-۲- نابرابری کمتر جنسی

مراد از نابرابری‌های جنسی، بی‌عدالتی موجود بین زن و مرد در جامعه و نابرابری‌های موجود بین دختر و پسر در خانواده‌ها است. مطالعات **استیفن کلیسن** درباره رشد موافق فقرا نشان می‌دهد که نابرابری جنسی بالاتر، ظاهراً فقر را

افزایش و شاخص‌های دیگر رفاه را نیز کاهش می‌دهد. زیرا زنان فقیر و سرپرست خانوار در قیاس با مردان، ظاهراً به دلیل تعهد و عواطف‌شان به خانواده خود، بیشتر منابع‌شان را به غذا، مراقبت‌های بهداشتی و آموزش بچه‌هایشان اختصاص می‌دهند و اگر امکانات بیشتری در قیاس با مردان در اختیارشان قرار نگیرد، منابع درآمدی‌شان تحلیل رفته و شاخص‌های فقر و توسعه انسانی کاهش می‌یابد. علاوه بر این، نابرابری جنسی، به خصوص در آموزش، دسترسی به تکنولوژی و احتمالاً همچنین در اشتغال، رشد اقتصادی را کاهش می‌دهد؛ زیرا جامعه در به کارگیری درآمد منابع بانوان ناکام می‌ماند. بنابراین، کاهش نابرابری جنسی، رشد اقتصادی را بالا می‌برد و تأثیر اقتصادی رشد بر کاهش فقر را افزایش می‌دهد، یعنی رشد موافق فقرای بیشتر و بیشتری ایجاد می‌کند.

۳-۳- نابرابری کمتر دارایی‌ها

تحقیقات دانشمندان و همینطور بانک جهانی نشان می‌دهد که کشورهایی با نابرابری اولیه کمتر، به ویژه نابرابری کمتر در زمین، باید انتظار رشد آتی بالاتری داشته باشند. بنابراین، بین رشد و نابرابری اولیه کمتر، تأثیر و تأثر متقابلی وجود دارد؛ بدین نحو که ما با اثر سه گانه کاهش نابرابری در مورد فقر مواجه هستیم. نابرابری اولیه کم، فقر را فوراً کاهش می‌دهد، رشد را افزایش می‌دهد و افزایش رشد به نوبه خود موجب کاهش فقر بیشتری خواهد شد و بدین ترتیب نابرابری هم بیشتر کاهش می‌یابد. بنابراین، نابرابری اولیه تقلیل یافته، به ویژه نابرابری دارایی، باید به خاطر اثر سه گانه‌اش بر فقر بالاترین اولویت را در راهبرد رشد موافق فقرا دریافت کند.

۳-۴- اختلاف کمتر درآمد

نابرابری کمتر درآمد در سطح ملی و بین شهر و روستا، یکی دیگر از شرایط لازم برای کامیابی رشد موافق فقرا می‌باشد. کشورهایی که سطوح کمتر نابرابری اولیه دارند - که با ضریب جینی اندازه گیری می‌شود - برای آنها احتمال بیشتری هست که در سال‌های بعد، کاهش فقر را تجربه کنند. دانشمندان با استفاده از داده‌های مقطعی برخی کشورهای آفریقا مانند اتیوپی، موریتانی، ماداگاسکار و اوگاندا به این نتیجه رسیدند که نابرابری اولیه درآمد بر خود رشد اثر می‌گذارد. کشورهایی که نابرابری اولیه کمتری داشتند، نوعاً رشد سریع‌تری را در سال‌های بعد به دست آوردند. اگر

نابرابری اولیه بزرگ باشد، فقرا غالباً فاصله خودشان را با خط فقر دورتر می‌بینند و افزایش درآمد هم دیگر آنچنان که باید نمی‌تواند آنها را از فقر خارج کند. از داده‌های مقطعی بین‌المللی نیز شواهدی به دست آمده است که نابرابری اولیه درآمد می‌تواند برای رشد آتی و کاهش فقر مضر باشد. به طور کلی، در اقتصادی که نابرابری کمتر است، فقرا از درآمدهای ناشی از رشد نسبت به اقتصادی که در آن نابرابری بیشتر است، سهم بالاتری به دست می‌آورند. شواهدی از داده‌های مقطعی توزیع ملی این مطلب را تأیید می‌کند که نابرابری بالاتر اولیه درآمد، علت کمتر بودن کشش فقر (مطلق) به میانگین رشد درآمد است.

همچنین اختلاف اولیه درآمدی بین بخش‌های شهری و روستایی می‌تواند کاهش فقر ناشی از رشد را در شرایط دوگانگی بازار کار محدود کند. این مطلب یادآور دیدگاهی بسیار قدیمی است که توسعه نیافتگی روستایی امکان کاهش فقر ناشی از صنعتی شدن را محدود می‌کند.

۳-۵- فاصله مکانی زندگی تا شهر (دسترسی به زیربناها)

یکی از شرایط اولیه رشد موافق فقرا، شاخص فاصله مکان زندگی تا شهر است. مطابق تحقیقات دانشمندان، رشد درآمد خانوارهای روستایی تا حد زیادی مدیون تغییرات در قیمت‌های نسبی محصول و بازده فزاینده مکان‌آو دستیابی به زیربنای راه است. خانوارهایی که در طول دوره تحقیق از چنگ فقر گریختند، نه تنها از قیمت‌های بهتر محصولات خود سود بردند، بلکه همچنین آنها از مکان مناسب‌تر (فاصله نزدیک‌تر به شهر) استفاده کردند. در این تحقیق به خصوص نشان داده شد که دسترسی خانوار به زیربناها و بازارهای شهری، عامل بی‌اندازه مهمی در مدیریت رشد درآمد خانوار است. مطابق این تحقیق، حدود نصف رشد مصرف خانوار و کاهش فقر در اتیوپی در خلال سالهای ۱۹۹۵ الی ۱۹۸۹ مدیون این عامل بود؛ همچنین برای رشد درآمد خانوارهای اوگاندایی، عامل مهمی بود. بنابراین، توانایی ارتباط با بازارها که از طریق دسترسی به زیربناها (مثل راه‌ها و همچنین برق) و فاصله با مراکز شهری به دست می‌آید، احتمالاً عامل عمده‌ای است در

^{۱۲} بازده فزاینده مکان بدین معنا است که هرگاه افراد دور از شهر اگر هر مقدار هزینه کنند تا مکان زندگیشان به شهر نزدیک تر شود یا امکانات دسترسی به شهر و بازارهای شهری برایشان تسهیل شود، اگر بیش از مقدار هزینه‌ای که کرده‌اند بازده و منفعت به دست آورند، معنای فزاینده‌گی بازده مکانی تحقق یافته است.

تعیین اینکه چگونه رشد واقعی به جمعیت هر کشور سود می‌رساند. تجربه دیگر کشورها نیز نشان می‌دهد که تغییرات فقر در درون هر دو بخش شهر و روستا به طور قابل ملاحظه‌ای به مکان جغرافیایی بستگی دارد.

۳-۶- سطح بالاتر سواد

راوالیون و دات در برخی از تحقیقات خود به این نتیجه رسیده‌اند: از جمله شرایط اولیه‌ای که نقش زیادی در امکان تحقق رشد موافق فقرا دارد، سواد ابتدایی می‌باشد. به طور مثال، بیش از نصف تفاوت بین کش شاخص میزان فقر به تولید غیرکشاورزی^{۱۳} برای بیهار هند (ایالتی با کمترین کشش) و کرالا (بالاترین کشش)^{۱۴} به نرخ واقعاً بالاتر سواد ابتدایی کرالا نسبت داده می‌شود. سواد زنان اهمیت کمتری از سواد مردان ندارد و در حقیقت، سواد زنان اندکی نسبت به کشش فقر مرتبط با رشد اقتصادی پیش بینی کننده مهمتری نسبت به سواد مردان است، که قبلاً در مبحث نابرابری کمتر جنسی شواهدش مطرح شد.

۳-۷- اطلاعات و تجربه قبلی

از ادبیات توسعه آموخته‌ایم که ملت‌های آلمان و ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم به این دلیل از انباشت سرمایه ناشی از طرح **مارشال** توانسته‌اند به خوبی برای توسعه اقتصادی خود بهره‌برداری کنند که آنها از دانش، تجربه و مهارت قبلی خود بهره‌مند بودند؛ در حالی که کشورهای جهان سوم علی‌رغم انباشت سرمایه داخلی و خارجی، به دلیل فقدان مهارت‌ها، تجربه‌ها و دانش‌های لازم، نتوانستند آنچنان که باید در مسیر توسعه قرار بگیرند. در تأیید این تجربه تاریخی، تحقیقات **گانینگ، هادیانت، کینسی و اوونز** در سال ۱۹۹۹ در مناطق روستایی زیمبابوه نشان داده است که برخی متغیرها مانند کار ماهرانه‌ای که قبلاً انجام می‌شده و داشتن اطلاعات وسیعی که قبلاً دریافت می‌شد، موجب افزایش درآمد خانوارهایی شد که در روستاهای مورد نظر بعد از جنگ داخلی مجدداً ساکن شدند. البته اثر این افزایش به تدریج با هم سطح شدن روستاییان از لحاظ تجربه، مهارت و اطلاعات از بین می‌رود.

^{۱۳} کشش فقر گاهی نسبت به کل درآمد سنجیده می‌شود، گاهی نسبت به جزئی از درآمد یا تولید سنجیده می‌شود. در اینجا نسبت به تولید غیرکشاورزی کشاورزان سنجیده شده است. مانند صنایع دستی و غیره

^{۱۴} کشش کم فقر به معنای نابرابری زیاد است و کشش بالا به معنای برابری

۳-۸- سرمایه اجتماعی

افراد و خانوارها از انواع متنوع دارایی یا سرمایه برای فعالیت‌های گوناگون تولیدی‌شان استفاده می‌کنند. با این وجود، بر خلاف سرمایه فیزیکی و انسانی، منبعی که خیلی اوقات از آن غفلت می‌شود، سرمایه اجتماعی است که شامل شبکه‌های اجتماعی می‌شود که خانوارها به آن دسترسی دارند.

۳-۸-۱- تعریف مورد توافق

سرمایه اجتماعی خواهان توانایی افراد جامعه برای تأمین منافع خود مبتنی بر عضویت در شبکه‌های اجتماعی یا دیگر ساختارهای اجتماعی می‌باشد.

۳-۸-۲- سرمایه اجتماعی در نگرش وسیع

اگر نگرش وسیعی از تمامی ساختارهای اجتماعی داشته باشیم، در آن هنگام سرمایه اجتماعی مفهومی خواهد شد که در سه سطح خرد، میانه و کلان مصداق خواهد داشت. در سطح کلان، سرمایه اجتماعی شامل نهادهایی از قبیل دولت، حاکمیت قانون، آزادی‌های مدنی و سیاسی و غیره می‌شود. شواهد نیرومندی وجود دارد که چنین سرمایه اجتماعی در سطح کلان، تأثیر قابل‌سنجشی بر میزان کارایی اقتصاد ملی دارد. در سطح خرد و میانه، سرمایه اجتماعی به شبکه‌ها و هنجارهایی اشاره دارد که تعامل میان افراد، خانوارها و اجتماع‌ها را مدیریت می‌کند. چنین شبکه‌هایی اغلب از طریق خلق انجمن‌های محلی یا نهادهای محلی، ساختارمند می‌شوند.

۳-۸-۳- مراد ما از سرمایه اجتماعی

در ادبیات اقتصادی از سرمایه اجتماعی در سطح خرد و میانه استفاده و مقدار عضویت خانوار در گروه‌های گوناگون به عنوان متغیر تقریبی موجودی «سرمایه اجتماعی» خانوار در نظر گرفته شده است. به طور مثال، تحقیقی که در آفریقای جنوبی انجام شده، مشخص کرده است که سرمایه اجتماعی، که بر حسب شاخص مشارکت رسمی و غیررسمی در گروه اندازه‌گیری شده است، اثر مثبت و معناداری بر هزینه سرانه خانوار دارد.

سه مطالعه تجربی اقتصادی جدید نسبت به سرمایه اجتماعی، ساز و کارهای مشابهی را درست کردند که از طریق آن ساز و کارها سرمایه اجتماعی بر رفاه خانوار اثر می‌گذارد. این سازوکارها به طور خلاصه عبارتند از:

(۱) کاهش در هزینه قراردادها با بهبود گردش اطلاعات درباره فرصت‌های جدید و شوک‌های بالقوه، بهبود

انتشار نوآوری‌ها، پیشرفت دانش درباره میزان کارآیی نسبی عوامل دولت محلی؛

(۲) ارتقای تصمیم‌گیری شورایی و نیز کنش جمعی که آثار جانبی منفی را حداقل می‌کند و فرآیند تولید

کالاهای عمومی را ارتقا می‌بخشد؛

(۳) توجه به رفتارهای اجتماعی خانوادگی و محلی و اجتماعی در ایام ویژه به مناسبت‌ها و دید و بازدیدها

(مبادلات حساس زمانی) برای منفعت دوجانبه از طریق ارزش‌های در حال توسعه‌ای مانند رفتار مدنی، اعتماد و

تکافل و انتشار و توزیع آبرو و اعتبار و شهرت. علاوه بر این، در حالی که برخی از این مبادلات حساس زمانی

در هنگام بحران‌ها ممکن است شروع شود (مانند بخشش‌ها و قرض‌ها)، سرمایه اجتماعی به مثابه بیمه و تأمین

غیررسمی می‌تواند همواره انجام گیرد و به مردم خدمت کند.

۴- نظریه‌های مربوط به متغیرهای رشد موافق فقرا

نوع دیگری از نظریه‌های جدید رشد اقتصادی موافق فقرا، نظریه‌هایی هستند که متغیرهای رشد موافق فقرا را معرفی

می‌کنند. مراد ما از متغیرهای رشد موافق فقرا تقریباً همان علل مستقیم رشد موافق فقرا می‌باشد.

این نظریه‌ها با استفاده از داده‌های برخی کشورهای فقیر و در حال توسعه عناصری چون آموزش، بهره‌وری بالاتر

کشاورزی، استانداردهای بالاتر زندگی روستایی، سرمایه انسانی و فیزیکی، توزیع اولیه دارایی‌ها، زمین، مکان، مرگ‌ومیر

کمتر کودکان و آزاد کردن قیمت‌ها و تغییرات آنها را آزمون کرده و نتایج قابل توجهی به نفع فرآیند رشد موافق فقرا به

دست آورده‌اند. در این قسمت به ترتیب این متغیرها بررسی می‌شوند.

۴-۱- آموزش

یکی از متغیرهای مطرح برای رشد موافق فقرا، آموزش است. آموزش از دو جنبه **رفاه** و **کارایی** متغیر رشد اقتصادی

موافق فقرا است:

از جنبه **رفاه**، آموزش قابلیت مردم را برای شکل‌دهی به زندگی‌شان، تقویت کارکردهایشان در جامعه و کمک به رفاه‌شان به طور مستقیم بهبود می‌بخشد. با این وجود، شکاف‌های آموزشی بین بخش‌های غنی و فقیر درون کشور و نیز در طول کشورها به‌ت انگیز است. بنابراین، اگر بخواهیم با نابرابری در رفاه مبارزه کنیم و می‌دانیم که فقر به مثابه «محرومیت از انجام حداقل قابلیت‌های ابتدایی» است، در آن هنگام باید شاخص نابرابری در آموزش به عنوان یک معیار مهم مورد توجه سیاست‌گذاران قرار گیرد.

از جنبه **کارایی**، تولید کل و رشد کل از سطح سرمایه و دیگر دارایی‌ها و همچنین توزیع آنها متأثرند. سرمایه انسانی یکی از مهم‌ترین دارایی‌ها می‌باشد. تنها گنجاندن سطح متوسط آموزش در تحلیل رشد کفایت نمی‌کند، بلکه توزیع آن نیز مهم است. مشاهدات تجربی در سال ۲۰۰۲ در اتیوپی نشان می‌دهد که نرخ‌های رشد در خانوارهای با آموزش بیشتر، بالاتر است.

راوالیون و دات نیز تأثیر آموزش بر پایه رشد غیر کشاورزی را مهم می‌دانند، زیرا این بخش تقاضا کننده مهارت است و به تعبیر **واینز**: «اولین نیازمندی بهره‌وری بالای نیروی کار تحت شرایط مدرن این است که انبوه جمعیت باسواد، سالم و به طور کافی تغذیه شود تا قوی و با انرژی باشد».

مشاهدات **راوالیون و دات** در هند نشان می‌دهد که رشد اقتصادی غیرکشاورزی از کارایی کمتری در کاهش فقر در ایالاتی برخوردار بود که شرایط اولیه فقری در رابطه با توسعه روستایی و منابع انسانی داشتند. بهره‌وری پایین کشاورزی، استانداردهای پایین زندگی روستایی نسبت به مناطق شهری و فقر آموزش پایه، همه موجب تضعیف رشد بخش غیرکشاورزی می‌شوند. توسعه منابع روستایی و انسانی به همراه گسترش اقتصاد غیرکشاورزی ظاهراً از هم افزایی نیرومندی در کاهش فقر برخوردار هستند.

کلیسن نیز با استفاده از مشاهدات تجربی اظهار می‌دارد که سرمایه‌گذاری سنگین در سرمایه‌انسانی فقرا دو مزیت برای کاهش فقر خواهد داشت. این سرمایه‌گذاری رشد اقتصادی را افزایش خواهد داد و این نوع رشد بیشتر موافق فقرا خواهد بود.

۴-۲- بهداشت خوب و مرگ و میر کمتر کودکان

مانند آموزش، بهداشت خوب یکی از عواملی است که سرمایه‌انسانی مولدی تحویل جامعه می‌دهد. از سوی دیگر، یکی از شاخص‌های رفاه، بهبود بهداشت و سلامتی می‌باشد که در مرگ و میر کمتر کودکان تجلی می‌یابد. مناطق و کشورهایی که وضعیت بهتری در این شاخص دارند، به طور معمول امکان رشد بیشتر اقتصادی را پیدا می‌کنند. مطابق مشاهدات تجربی **راوالپون** و **دات** در ایالت‌های هندوستان، فرآیند رشد غیر کشاورزی هنگامی بیشتر موافق فقرا می‌باشد که از مرگ و میر کمتر کودکان و برخی از عوامل دیگر برخوردار باشد.

۴-۳- بهره‌وری بالاتر کشاورزی

تجربه واقعی همه توسعه یافته‌های موفق بیان می‌دارد که رشد سریع و کاهش فقر همیشه مستلزم تأکید بر بهبود بهره‌وری کشاورزی و افزایش درآمد شغل‌های روستایی، اعم از کشاورزی و غیر کشاورزی است. در کشورهایی که بخش عمده مردم زیر خط فقر یا نزدیک به آن زندگی می‌کنند، فقر معمولاً پدیده‌ای روستایی است. حتی اگر فقر شهری قابل توجه و رو به تزاید باشد، بیشتر فقرا معمولاً در مناطق روستایی پیدا می‌شوند، که پول بخور و نمیری در کشاورزی به دست می‌آورند و در فعالیت‌هایی که به طور مستقیم به کشاورزی وابستگی دارد، اشتغال دارند. بنابراین جای تعجب نیست که رشد کشاورزی تأثیر قابل توجه‌تری بر فقر نسبت به دیگر بخش‌ها داشته باشد. اهلوالیا (۱۹۷۸) روابط بین رشد اقتصادی و فقر روستایی را در هند از ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۷ مطالعه کرد. در هفت ایالت از ۱۴ ایالت، رابطه منفی معناداری پیدا شد. **راوالپون** و **دات** (۱۹۹۶) نیز در مطالعاتی که در مورد ۳۳ خانوار روستایی هندی در طول دوره ۱۹۵۱ تا ۱۹۹۱ انجام دادند، به نتایج زیر دست یافتند:

(۱) رشته کشاورزی تأثیر عمده‌ای بر کاهش فقر داشت؛

۲) رشد بخش سوم روستایی (بخش خدمات) نیز تأثیر عمده‌ای بر کاهش فقر دارد؛

۳) رشد صنعتی بر فقر روستایی اثری ندارد؛

۴) رشد صنعتی سبب تخریب توزیع درآمد شهری می‌شود؛

۵) رشت روستایی فقر را هم شهر و هم روستا کاهش می‌دهد در حالیکه رشد صنعتی هیچ اثری بر فقر روستایی

ندارد و فقط تأثیر کمی بر کاهش فقر شهری دارد.

نکته اخیر مهم است، اگرچه تعجبی هم ندارد. اما مهم است زیرا بیان می‌دارد که کاهش‌های قابل توجه در نرخ‌های فقر

بعید است به سرانجام برسد اگر کشاورزی به طور نسبی با سرعت رشد نکند. اما جای تعجب نیست، زیرا نتایج تحقیق

تودارو (۱۹۷۱)، نشان می‌دهد نرخ مهاجرت خروج از کشاورزی به چند عامل بستگی دارد که مهم‌ترین این عوامل

عبارتند از:

- تفاوت دستمزد روستا به شهر

- احتمال به دست آوردن شغل در بخش شهری.

به طور معمول، رشد صنعتی احتمال اشتغال در آن بخش را افزایش می‌دهد یا دستمزد پرداختی در صنعت را بالا می‌برد

یا هر دو مورد احتمال خواهد داشت. در همه این موارد مهاجرت روستاییان به شهر تشویق می‌شود. اما چون بخش صنعتی

کشورهای کمتر توسعه یافته نسبتاً کوچک است (از در حوزه اشتغال زایی) رشدش احتمالاً اثر ناچیزی بر شمار فقرا در

مناطق روستایی خواهد داشت. در مناطق شهری، اشتغال، افزایش خواهد یافت، اما چون شمار جویندگان شغل مورد انتظار

زیاد است، بنابراین تأثیر بر فقر شهری نیز محدود می‌باشد. از سوی دیگر، رشد روستایی فقر روستایی را به طور مستقیم از

طریق درآمدهای بالاتر با شغل‌های بیشتر کاهش خواهد داد؛ همچنین فقر شهری را از طریق کاهش نرخ مهاجرت

روستاییان به شهرها کاهش می‌دهد. در مطالعه **راوالیون و دات (۱۹۹۶)**، تقریباً ۸۵ درصد کل کاهش فقر در خلال آن

دوره به خاطر رشد بخش کشاورزی بود.

نتیجه مهم دیگر راولیون و دات (۱۹۹۶) این است که مهاجرت روستاییان به شهر نرخ فقر را خیلی کاهش نمی‌دهد. در عوض، به نظر می‌رسد که مهم‌ترین عامل، تغییر بهره‌وری، به خصوص تغییر بازده زمین است. بنابراین، کاهش فقر نتیجه رشد درون بخش‌ها می‌باشند، نه اینکه نتیجه انتقال منابع از بخش با بهره‌وری کم به بخش با بهره‌وری بالا باشد.

۴-۴- استانداردهای بالاتر زندگی روستایی

یکی از عواملی که به عنوان متغیر رشد موافق فقرا معرفی و توسط راولیون و دات در برخی روستاهای هند آزمون شده است، استانداردهای بالاتر زندگی روستایی می‌باشد. زیرا هنگامی که مصرف فقرای روستایی و درآمدشان بالاتر باشد، امکان سرمایه‌گذاری بیشتر در آموزش و بنابراین، شانس ورود به اقتصاد کشاورزی برای آنها فراهم می‌شود. در مقابل، استانداردهای پایین زندگی روستایی به همراه بازده کم زمین و آموزش ابتدایی ضعیف، همگی از موانع امکان مشارکت فقرا در رشد بخش غیرکشاورزی می‌باشند. پیامد سیاست‌گذاری این متغیر رشد موافق فقرا این است که: دولت‌ها باید امکاناتی برای نقاط محروم و نقاط روستایی با استاندارد پایین زندگی فراهم کنند تا آنها به طور خودکار به سمت افزایش درآمد خود حرکت کنند.

۴-۵- سرمایه فیزیکی و انسانی

برای کشف عوامل اساسی رشد و کاهش فقر در آفریقا، **داینینگر و اوکید** (۲۰۰۲) با استفاده از شواهد سطح خرد از اوگاندا در دوره ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۰ دریافتند که داشته‌های اولیه سرمایه فیزیکی و انسانی (انباشت سرمایه‌های فیزیکی و انسانی) از بیشترین اهمیت برای رشد و کاهش فقر برخوردار است. آنها با ثابت نگاه داشتن هزینه و درآمد اولیه خانوارها و کنترل آن، به دست آوردند که سطوح بالاتر دارایی‌ها، مالکان‌شان را در مسیر رشد بالاتر دائمی قرار می‌دهد. اهمیت دارایی‌ها حتی بیشتر معلوم می‌شود اگر علاوه بر سرمایه فیزیکی، سرمایه انسانی نیز مورد ملاحظه قرار گیرد. با انتقال خانوارها از سطح متوسط راجح سه سال آموزش ابتدایی به دارا شدن آموزش کامل ابتدایی (۷ سال) مطابق با رگسیون، داینینگر و اوکید تغییرات نیرومندی را مشاهده کردند (افزایش ۱/۹ درصد رشد مصرف و افزایش ۲/۵ درصدی رشد

درآمد). همچنین، نتایج بیان می‌دارند که تأثیر سطوح بالاتر آموزش محذب است، بدین معنا که پیشرفت بیشتر در ثبت نام دبیرستانی حتی منافع بزرگتری نصیب می‌کند.

بنابراین، داشته اولیه دارایی خانوارها عامل مهمی برای میزان رشد آتی و حتی مهم‌تر از آن برای کاهش فقر می‌باشد. تأثیر بزرگ داشته‌های اولیه دارایی‌ها و آموزش خانوارها (برای رشد و نیز برای کاهش فقر) از این نکته پشتیبانی می‌کند که باید بر گسترش فرصت‌ها برای آموزش پایه به عنوان مبنایی برای افزایش مداوم در پایه سرمایه انسانی کشور استفاده کرد. ضمن اینکه روشن می‌کند که می‌بایست برای افزایش دارایی‌های سرمایه فیزیکی خانوارها سیاست‌های شفاف کلان اقتصادی طراحی شود.

۴-۶- توزیع اولیه دارایی‌ها

چون فقرا به طور برابر در سراسر اقتصاد پخش نمی‌شوند، بدین معنا که در بخش‌های مدرن درآمدزا حضور لازم را ندارند، بنابراین، توزیع رشد جزء حیاتی رشد موافق فقرا است. حتی اگر رشد موافق فقرا باشد، نرخ معینی از آن سبب نرخ‌های متفاوت کاهش فقر خواهد شد، زیرا نرخ کاهش فقر به سطح نابرابری اولیه بستگی دارد.

در کشوری با نابرابری اولیه بالا، نرخ یکسان رشد موافق فقرا سبب کاهش کمتر فقر خواهد شد. از آنجا که فقرای این کشور از سطوح پایین‌تر به سمت بالا حرکت می‌کنند و افزایش مطلق درآمدی ناشی از رشد نسبت به کشوری که نابرابری کمتری می‌باشد کوچکتر است؛ بنابراین فاصله فقرای این کشور با خط فقر نوعاً بزرگتر است، لذا هزینه بیشتری برای خروج آنها از فقر باید صورت گیرد. به طور مثال در کشورهایی که ۳۰۰ دلار درآمد سرانه دارند و رشد متوسط درآمد ۵ درصد و رشد درآمد فقرا ۱۰ درصد می‌باشد، رشد موافق فقرا است. حال در کشور **الف**، فقرا ۱۰۰ دلار و اغنیا ۵۰۰ دلار درآمد دارند، در کشور **ب** فقرا ۵۰ دلار و اغنیا ۵۵۰ دلار درآمد دارند، خط فقر ۱۱۰ دلار می‌باشد. در کشور **الف**، رشد موافق فقرا بدین معنا خواهد بود که همه فقرا به ۱۱۰ دلار برسند و فقر از بین برود. در کشور **ب**، فقرا فقط به ۵۵ دلار می‌رسند و هنوز بسیاری از خط فقر دورند. در نتیجه به نرخ‌های بالاتر رشد موافق فقرا در کشورهای با نابرابری بالا برای دستیابی به کاهش فقر یکسان نیاز است.

۴-۷- زمین خوب

متغیر توزیع اولیه دارایی منجمله زمین، هر چند از اولویت بالایی برخوردار است، اما می‌بایست از کیفیت خوب برخوردار باشد. بنابراین، یکی دیگر از متغیرهای رشد موافق فقرا، زمین با کیفیت خوب و توزیع عادلانه این نوع از زمین بین فقرا می‌باشد. همانطور که **درکان** (۲۰۰۱) برای اتیوپی بحث کرده است، بازتوزیع زمین در تمامی کشورها نامتناسب می‌باشد، اما در نهایت این ظرفیت مولد زمین است که مهم می‌باشد. سازمان کارا تر خدمات کشاورزی و داده‌های کشاورزی، مثل کود، می‌تواند در بهبود بهره‌وری زمین نقش خوبی ایفا کند. سوابق کاهش فقر چین، هند و کشورهای با رشد سریع آسیای شرقی نشان می‌دهند که بزرگترین کاهش فقر هنگامی اتفاق افتاد که دارایی‌های در اختیار فقرا شامل زمین با کیفیت خوب، موجب رشد اقتصادی شد.

۴-۸- موقعیت مکانی خوب

خانوارهایی که از موقعیت مکانی خوبی برخوردارند، درآمدهای آن‌ها به طور معمول بهتر است. مقدار دسترسی به زیربناها و بازارهای شهری، عامل بی‌اندازه مهمی در کنترل رشد درآمد خانوار می‌باشد. عامل مکان حدود نصف رشد مصرف خانوار و کاهش فقر اتیوپی را در خلال سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۵ تبیین می‌کند و این عامل برای رشد درآمد خانوار در اوگاندا نیز مهم بود. بنابراین، توانایی ارتباط با بازارها که از طریق دسترسی به زیربناها (به ویژه راه‌ها و نیز برق و فاصله تا مراکز شهری به دست می‌آید)، احتمالاً عامل عمده‌ای در تعیین کیفیت رشد هر کشور برای بهره‌گرفتن مردم از آن می‌باشد. به طور مشابه، **درکان** نیز در مطالعات در مورد اتیوپی دریافت که مکان و نزدیکی به شهرها اثر مثبت و دوردستی از بازارها و شهرها، بر رشد درآمد خانوارها اثر منفی دارد.

۴-۹- گسترش بازارها، آزاد کردن قیمت و تغییرات آن

گسترش بازارهایی که متقاضی کالاهای فقرا و مناطق فقیرنشین مانند روستاها و حاشیه نشین‌های شهری می‌باشند، یکی از متغیرهای رشد موافق فقرا می‌باشد. یافته‌های **داینینگر** و **اوکید** در اوگاندا نشان می‌دهند که تغییرات قیمت برای کالای قابل مبادله اصلی آن کشور، یعنی قهوه، اثر نیرومندی بر رشد فزاینده داشت. این تغییرات همچنین باعث سود بردن